روزنامه صبح ایران
وطن امروز
VATANEMROOZ.IR

VATAN-E-EMROOZ | VOL.17 | NO.4455 | WED.NOV.05, 2025 | ISSN:2008-2886 | ۱۱۹۱ سال و ۶۵ روز گذشت | چهارشنبه | ۱۴ آبان ۱۴۰۴ | ۱۴ جمادی‌الاول ۱۴۴۷ | ۵ نوامبر ۲۰۲۵ | سال هجدهم | شماره ۴۴۵۵ | ۸ صفحه | ۱۰ هزار تومان

تقابل پرسپولیس - تراکتور
در مرحله یک‌شانزدهم نهایی جام حذفی

تقاطع سرنوشت در فینال زودهنگام

صفحه ۶

راهبرد جدید تلویزیون برای بازیابی سبد مخاطب موفق خواهد بود؟

بازگشت به ترکیب برنده

صفحه ۸

«وطن امروز» گزارش می‌دهد
انتخابات شهرداری نیویورک چه تأثیری بر معادلات سیاست در آمریکا و اقدامات دموکرات‌ها علیه ترامپ دارد

نیویورک علیه واشنگتن

صفحه ۵

تیترهای امروز

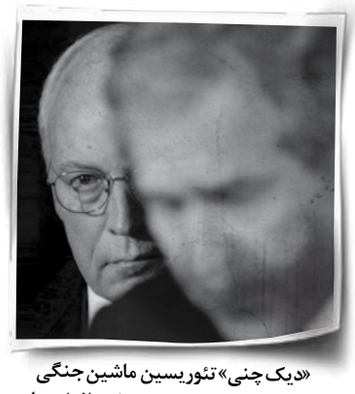

«دیک چنی» تئوریسین ماشین جنگی جورج بوش پسر برای حمله به عراق و افغانستان بود

مرگ معمار جنگ

صفحه ۷

راهپیمایی یوم‌الله ۱۳ آبان دیروز در سراسر کشور برگزار شد

استوار مقابل استکبار

صفحه ۴

با سؤال مجلس از وزیر اقتصاد دلایل عدم بازگشت ارز صادراتی شرکت‌ها در یک سال گذشته بررسی می‌شود

ارزها کجاست؟

صفحه ۳

ویژه

نخست‌وزیر عراق: تا زمانی که ائتلاف آمریکایی در عراق حضور داشته باشد خلع سلاح حشدالشعبی امکان‌پذیر نیست

دست رد سودانی بر سینه ترامپ

صفحه ۷

دیک چنی عامل ویرانی غرب آسیا

نگاه
علی محمولی

«ریچارد بروس چنی» یا آنگونه که جهان او را شناخت، «دیک چنی» - مردی که نشریه لوموند لقب «پدر جنگ عراق» را به او داد و از سرسخت‌ترین و تندروترین محافظه‌کاران تاریخ آمریکا بود - دیروز در ۸۴ سالگی بر اثر عوارض ذات‌الریه و بیماری‌های قلبی و عروقی مُرد. چنی از چهره‌های بانفوذ و سنگین‌وزن حزب جمهوری‌خواه، در طول ۶ دهه سیاست‌ورزی، چنان نقشی در شکل‌دهی قدرت و امنیت ایالات متحده داشت که برای بسیاری، او نه‌تنها معاون رئیس‌جمهور، بلکه معمار پشت پرده تصمیمات کاخ سفید در برهه‌ای محسوب می‌شد.

او از جمله سیاستمدارانی بود که سیاست خارجی آمریکا در آغاز قرن بیست‌ویکم را به سمت مداخله‌گرایی و قدرت‌نمایی نظامی سوق داد؛ شخصیتی که نامش با خشونت و جنگ و خونریزی گره خورده است. با مرگ او، کفه ترازو میان محافظه‌کاران سنتی، نومحافظه‌کاران و جریان راست پوپولیست در حزب جمهوری‌خواه دچار بازآرایی تازه‌ای خواهد شد. از این رو، خبرگزاری PBS در گزارشی، مروری کوتاه بر زندگی سیاسی و فراز و فرودهای قدرت او داشته است که در ادامه مقابل دیدگان شما قرار می‌گیرد.

***

دیک چنی، مسیر سیاسی خود را از سال ۱۹۶۸ آغاز کرد؛ هنگامی که به عنوان همکار پژوهشی کنگره وارد واشنگتن شد. در آنجا زیر دست نماینده‌ای از ایلینوی، دونالد رامسفلد کار کرد. پس از آن نیز در ۲ نهاد فدرال و سپس در کاخ سفید [دولت جرالد فورد] زیر نظر او خدمت کرد تا آنکه در ۳۴ سالگی به ریاست دفتر کاخ سفید رسید؛ جوان‌ترین فردی که تا آن زمان به این مقام دست یافته بود. چنی پس از ۱۴ ماه این سمت را ترک کرد و به زادگاهش بازگشت تا برای یگانه کرسی ایالت وایومینگ در مجلس نمایندگان نامزد شود. در همان رقابت نخست، دچار سکته خفیف قلبی شد. با این حال، پیروزی قاطعی به دست آورد و ۵ دوره دیگر نیز این کرسی را حفظ کرد. سال ۱۹۸۹، با آغاز ریاست‌جمهوری بوش پدر، در مقام وزیر دفاع وارد دولت شد و جنگ خلیج فارس را رهبری کرد. میان ۲ دولت بوش، او ریاست شرکت بزرگ نفتی و مهندسی «هالیبرتون» در دالاس را بر عهده گرفت؛ همان شرکتی که بعدها نامش با منافع اقتصادی جنگ گره خورد.

پس از بوش پدر، او به یاری جورج دبلیو بوش (بوش پسر) آمد و به مقام معاون او رسید. ولی در عمل، چنی مدیر اجرایی کاخ سفید نیز بود. او اغلب دستی قاطع در تصمیم‌هایی داشت که برای رئیس‌جمهور حیاتی بود و گاه برای خودش حیاتی‌تر.

ادامه در صفحه ۸

از «نه شرقی، نه غربی» تا نقش‌آفرینی برای تغییر نظم غربی

یادداشت
مهرداد احمدی

ایده «نه شرقی، نه غربی» نه یک شعار تاریخی، بلکه بیانیه تولد یک جهان تازه بود؛ جهانی که در آن، انسان مسلمان دیگر نمی‌خواست در ۲ سوی سلطه‌گر شرق و غرب تعریف شود. دهه ۱۹۸۰، این جمله به معنای نه گفتن به هر ۲ امپراتوری مادی زمانه بود: نه به کاخ‌های کرملین و نه به برج‌های وال‌استریت. آن روزها جهان دوقطبی بود و هر صدای مستقلی، یا به نام کمونیسم خفه می‌شد یا به نام آزادی آمریکایی مصادره. در ۲ سوی جهان ۲ قدرت برتر با ۲ ایدئولوژی قرار داشتند. در چنین جهانی، انقلاب اسلامی آمد تا نظم دوگانه را بشکند و اعلام کند می‌توان آزاد بود؛ بی‌آنکه در اردوگاه شرق یا غرب ایستاد اما امروز، جهان دیگر همان جهان نیست. اتحاد شوروی فروپاشیده و آنچه باقی مانده، امپراتوری یک‌چهره غرب است که با لبخند دموکراسی و زبان حقوق بشر، همان سیاست استعماری قرن نوزدهم را در قرن بیست‌ویکم ادامه می‌دهد. اکنون اگر قرار است شعار «نه شرقی، نه غربی» همچنان زنده بماند، باید دشمن اصلی را درست شناخت: غرب.

غرب امروز نه صرفاً قدرتی سیاسی، بلکه نظامی فکری و فرهنگی است که می‌خواهد انسان را به کالا، سیاست را به معامله و حقیقت را به رسانه تقلیل دهد. از فروپاشی شوروی تا امروز، آمریکا خود را «داور نهایی جهان» جا زده است. او با ادبیات اخلاقی حرف می‌زند اما با منطق زور عمل می‌کند؛ به نام صلح، جنگ می‌افروزد، به نام آزادی، ملت‌ها را تحریم می‌کند و به نام حقوق بشر، خون ملت‌های مستقل را مباح می‌شمارد. این همان غربی است که در افغانستان و عراق و سوریه و فلسطین و یمن، میلیاردها دلار خرج کرد تا اراده ملت‌ها را در هم بشکند اما در نهایت چیزی جز خشم، آگاهی و مقاومت به بار نیاورد. ما در برابر چنین غربی، نمی‌توانیم و نباید شعار خود را رقیق کنیم. «نه شرقی، نه غربی» امروز یعنی «نه به سلطه آمریکا»؛ یعنی ایستادن در برابر تمدن فریب، دروغ و خون. جهان امروز، به ظاهر تک‌قطبی است اما در بطن خود در حال شکستن است. چین، روسیه، هند، برزیل و حتی کشورهای کوچک‌تر از آمریکای لاتین تا آفریقا، همه به این نتیجه رسیده‌اند آمریکا دیگر نه رهبر، بلکه مانع توسعه و استقلال جهان است. نظام مالی جهان، رسانه‌های بین‌المللی و نهادهای به اصطلاح حقوق بشری، همه بازوهای همین سلطه‌اند. از صندوق بین‌المللی پول گرفته تا شورای امنیت سازمان ملل، از گوگل تا هالیوود تا ناتو، همگی اجزای یک ماشین تمدنی‌اند که وظیفه‌اش حفظ برتری غرب ووابستگی بقیه دنیاست. در چنین شرایطی، هر ائتلافی که بتواند این ماشین را متوقف یا کند کند، بخشی از همان مبارزه تاریخی است که انقلاب اسلامی آغاز کرد. بنابراین دفاع از روابط راهبردی با روسیه، چین و کشورهای غیرغربی، نه عقب‌نشینی از استقلال است و نه عدول از شعار «نه شرقی، نه غربی»، بلکه تداوم عاقلانه همان راهی است که حضرت امام خمینی(ره) گشودند. شرق امروز، دیگر شرق کمونیستی نیست که دین را دشمن خود بداند و انسان را ابزار تولید ببیند. چین در مسیر توسعه بومی خود گام برمی‌دارد و روسیه در حال بازسازی هویت فرهنگی و امنیتی خود در برابر هجوم تمدن غرب است. هیچ‌یک، قصد تحمیل ایدئولوژی یا سلطه بر ایران را ندارند. در مقابل، آمریکا و اروپا با بی‌پرده‌ترین نوع استکبار و تحریم، نشان داده‌اند نمی‌توان به هیچ وعده آنها اعتماد کرد. از برجام تا تحریم دارویی، از قطعنامه‌های شورای امنیت تا جنگ رسانه‌ای علیه ایران، غرب با تمام توان کوشیده است ملت ایران را از پا درآورد اما شکست خورده است.

مغالطه بزرگ برخی جریان‌های داخلی این است که گمان می‌کنند همکاری با شرق یعنی عدول از استقلال. این نگاه، نادانسته در خدمت همان پروژه غربی است که می‌خواهد ایران را منزوی، خسته و وابسته نگاه دارد. استقلال حقیقی، به معنای نداشتن دوست نیست، بلکه به معنای نداشتن ارباب است. ما امروز ارباب نداریم اما دوستانی داریم که در مبارزه با سلطه آمریکا، منافع مشترک با ما دارند. روسیه و چین، در بسیاری صحنه‌ها، شریک نبرد علیه جهان تک‌قطبی‌اند. همکاری با آنان، اگر از موضع عزت و حکمت باشد، نه‌تنها با روح انقلاب اسلامی تعارض ندارد، بلکه تحقق عملی همان روح است. در فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی، قدرت بدون ایمان و ایمان بدون قدرت، هر ۲ بی‌ثمرند. غرب، قدرت را از ایمان جدا کرد و نتیجه‌اش همین ویرانی جهانی است که می‌بینیم. انقلاب اسلامی، برعکس کوشید قدرت را از درون ایمان بازسازی کند اما ایمان، اگر به تصمیم سیاسی و قدرت تبدیل نشود، در نهایت به حسرت بدل می‌شود. امروز تصمیم سیاسی ما باید در برابر غرب قاطع و بی‌تزلزل باشد. هرگونه تردید در دشمن‌شناسی، یعنی عقب‌نشینی از فلسفه انقلاب. آمریکا نه اصلاح‌پذیر است و نه شریک قابل اعتماد؛ او ذاتاً قدرتی استعماری است. همان‌گونه که حضرت امام گفتند: «آمریکا شیطان بزرگ است». این تعبیر، نه شعار عاطفی بلکه تحلیل سیاسی است. آمریکا شیطان است، زیرا خیر و شر را درهم می‌آمیزد، زیرا با زبان عدالت، ظلم می‌کند و با نقاب علم، جهل می‌پراکند.

ما امروز در میانه نبردی تمدنی هستیم. غرب، در حال فروپاشی درونی است اما همچنان خطرناک است، زیرا هنوز رسانه دارد، دلار دارد، زرادخانه دارد. آنچه این غول را سرپا نگاه داشته، نه مشروعیت، بلکه ترس ملت‌هاست اما ملت‌هایی که از ترس عبور کرده‌اند - از فلسطین تا ونزوئلا و یمن و لبنان - به قدرت رسیده‌اند. جمهوری اسلامی ایران، نماد عبور از این ترس است. ما نخستین ملتی بودیم که در قرن بیستم اعلام کردیم می‌خواهیم بدون تکیه بر غرب زندگی کنیم و هنوز ایستاده‌ایم. این ایستادگی، بزرگ‌ترین سند حقانیت شعار «نه شرقی، نه غربی» است اما حفظ این شعار در جهان امروز، نیازمند بازخوانی فعال است. جهان چندقطبی در حال شکل‌گیری است اما این چندقطبی بدون اراده ملت‌های مستقل ساخته نمی‌شود. ما نباید صرفاً منتظر شکستن غرب بمانیم؛ باید خود، یکی از نیروهای سازنده نظم نوین باشیم. پیوستن به سازوکارهایی چون بریکس یا سازمان همکاری شانگهای، اگر صرفاً به عنوان حضور اقتصادی دیده شود، بی‌اثر است. ما باید در معنا و جهت این ائتلاف‌ها موثر باشیم. حضور ایران در این پیمان‌ها باید حامل مفهوم جدیدی از استقلال باشد؛ استقلالی که از دل قدرت می‌آید، نه از گوشه‌نشینی.

در نگاه ما، غرب نه یک قاره، بلکه یک ذهنیت است؛ ذهنیتی که انسان را به «مرکز جهان» بدل کرد و خدا را به حاشیه راند. این ذهنیت، اکنون در بحران است. بحران معنا، بحران خانواده، بحران اخلاق، بحران سیاست. غرب، تمدنی است که در درون خود پوسیده اما هنوز می‌خواهد دیگران را به نظم خود درآورد. ایستادگی در برابر چنین تمدنی، تنها مقاومت سیاسی نیست؛ نوعی مقاومت معرفتی است. ما اگر از غرب فاصله می‌گیریم، به این دلیل نیست که از تکنولوژی یا علم او می‌ترسیم، بلکه چون نمی‌خواهیم در جهان‌بینی او حل شویم. علم بدون ایمان، تکنولوژی بدون اخلاق و سیاست بدون حقیقت، هر ۳ ابزار سلطه‌اند. غرب این ابزارها را در خدمت غارت ملت‌ها به کار گرفته است بنابراین اگر شعار «نه شرقی، نه غربی» را امروز معنا کنیم، باید بگوییم: نه به تمدن دروغ، نه به سرمایه‌داری بی‌روح، نه به سیاست فریب. ما می‌خواهیم با ملت‌هایی که از سلطه آمریکا بریده‌اند، نظمی تازه بسازیم؛ نظمی که در آن، انسان ارزشمند است نه سرمایه، ایمان محترم است نه رسانه. در این معنا، دوستی با شرق نوین، نه از سر نیاز، بلکه از سر هدف است. در سیاست، استقلال واقعی آن است که بتوانی در دل ائتلاف‌ها نیز خودت بمانی. ما با چین و روسیه همکاری می‌کنیم اما تابع آنها نیستیم. آنها نیز می‌دانند ایران، کشوری با سابقه تمدنی است که هرگز زیر پرچم بیگانه نمی‌رود. این اعتماد متقابل، پایه روابط نوین است. غرب اما تنها ۲ نوع رابطه می‌شناسد: تابع و مطیع. او حتی متحدانش را تحقیر می‌کند؛ اروپا نمونه روشن آن است. اروپا در سایه آمریکا، هویت خود را از دست داده و به ایالت فرهنگی واشنگتن تبدیل شده است اما ما نمی‌خواهیم چنین باشیم.

در بطن این ایستادگی، فلسفه‌ای عمیق نهفته است. «نه شرقی، نه غربی» یعنی بازگرداندن سیاست به اخلاق؛ یعنی اینکه قدرت، اگر در خدمت عدالت نباشد، فساد است و استقلال، اگر بدون عزت باشد، توهم است. این شعار، با خون شهیدان معنا یافت، نه با بازی‌های دیپلماتیک. امروز نیز تداوم آن، به شجاعت در تصمیم و بصیرت در دشمن‌شناسی نیاز دارد. ما باید بدانیم دشمن اصلی ملت ایران، همان تمدن غرب است که از روز اول با انقلاب اسلامی دشمنی کرد، زیرا انقلاب اسلامی آیینه‌ای بود که چهره زشت او را به خودش نشان داد. اگر بخواهیم روح انقلاب را در سیاست خارجی زنده نگه داریم، باید از ۲ آفت بپرهیزیم: آفت غرب‌باوری و آفت غرب‌هراسی. غرب را باید شناخت، نه از آن ترسید و نه به آن دل بست. شناخت، یعنی فهمیدن اینکه غرب دیگر مرکز جهان نیست. نظم جهانی در حال جابه‌جایی است و قدرت به سوی شرق و جنوب در حرکت است. ما باید در این گذار، جایگاه خود را تثبیت کنیم؛ نه به عنوان تابع شرق، بلکه به عنوان محور استقلال در جهان اسلام. غرب، از آغاز، با ما دشمن بود، نه به خاطر انرژی هسته‌ای یا موشک، بلکه به خاطر ایده استقلال. او نمی‌خواهد ملتی در غرب آسیا، خود را بی‌نیاز از غرب ببیند. هر تحریم، هر فشار، هر جنگ روانی، در واقع تلاشی است برای بازگرداندن ما به مدار وابستگی اما ملت ایران، بارها نشان داده در برابر فشار، استوارتر می‌شود.

شعار «نه شرقی، نه غربی» اگرچه در جهان دوقطبی زاده شد اما فراتر از زمانه خود معنا دارد. امروز نیز می‌تواند نقشه راه سیاست خارجی ایران باشد، به شرط آنکه از قالب تاریخی‌اش فراتر رود و در میدان جدید معنا یابد. نه شرقی، نه غربی یعنی نه وابستگی به هیچ قدرتی، نه تسلیم در برابر هیچ نظام فکری غیرالهی؛ یعنی دفاع از کرامت انسان، از ایمان، از آزادی به معنای حقیقی‌اش. جهان آینده، یا جهانی است در بند غرب، یا جهانی آزاد از غرب و ما باید در صف دوم بایستیم. در برابر تمدن فروپاشیده غرب، ایران باید همان نقشی را بازی کند که انقلاب اسلامی از آغاز بر عهده گرفت: تکیه‌گاه ملت‌های مستقل و وجدان بیدار بشریت. این مأموریت، نه با تردید، بلکه با ایمان و شجاعت تحقق می‌یابد. اگر غرب، امروز در آخرین فصل تاریخش می‌نویسد، ما باید آغاز فصل تازه‌ای باشیم؛ فصلی که در آن، نه شرق و نه غرب، بلکه «انسان مؤمن آزاد» معیار سیاست است و این، همان معنای جاودانه شعار انقلاب است؛ شعاری که نه فقط در دیروز، بلکه در فردای جهان نیز خواهد درخشید.

در شبکه‌های اجتماعی
@vatanemrooz